

از ابو حمزه ثمالی روایت شده است که گفت: به مسجد کوفه وارد شدم و ناگهان مردی را دیدم نزد ستون هفتم به نماز ایستاده، که رکوع و سجود را به خوبی انجام می‌داد، پس آمدم تا او را ببینم، ولی وی پیش از رسیدنم به سجده رفت، و شنیدم که در سجودش می‌گفت:

اللَّهُمَّ إِنِّي كُنْتُ قَدْ عَصَيْتُكَ فَقَدْ أَطَعْتُكَ فِي أَحَبِّ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ وَهُوَ الْإِيمَانُ بِكَ، مَنَّا مِنْكَ بِهِ عَلَيَّ لَأَمَّنَّا بِهِ مِنِّي عَلَيْكَ، وَلَمْ أَعْصِكَ فِي أَبْغَضِ الْأَشْيَاءِ إِلَيْكَ: لَمْ أَدَّعِ لَكَ وَكْدًا، وَلَمْ أَتَّخِذْ لَكَ شَرِيكًا، مَنَّا مِنْكَ عَلَيَّ لَأَمَّنَّا مِنِّي عَلَيْكَ.

خداوندا، اگر تو را نافرمانی کرده باشم؛ ولی در محبوب‌ترین چیزها نزد تو، اطاعتت نموده‌ام و آن ایمان به تو است، و آن منتهی از تو بر من است، نه منتهی از من بر تو، و تو را نافرمانی نکردم در ناخوشایندترین چیزها نزد تو یعنی برای تو فرزندی را مدعی نشدم و برای تو شریکی نگرفتم، و آن منتهی از تو است بر من نه منتهی از من بر تو.

وَعَصَيْتُكَ فِي أَشْيَاءَ عَلَيَّ غَيْرِ مُكَاتِرَةٍ مِنِّي وَلَا مُكَابِرَةٍ، وَلَا اسْتِكْبَارٍ عَنِ عِبَادَتِكَ، وَلَا جُحُودٍ لِرُبُوبِيَّتِكَ، وَلَكِنْ اتَّبَعْتُ هَوَايَ وَأَزَلَّنِي الشَّيْطَانُ بَعْدَ الْحُجَّةِ وَالْبَيَانِ، فَإِنْ تُعَذِّبْنِي فَبِدُنُوبِي غَيْرِ ظَالِمٍ لِي، وَإِنْ تَرْحَمْنِي فَبِحُجُودِكَ وَرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

و نافرمانی کردم تو را در چیزهایی نه به عنوان افزون طلبی از من و نه بزرگی جویی و نه تکبر نمودن از عبادتت و نه انکار پروردگاریات، ولی از هوایم پیروی کردم و شیطان مرا دچار لغزش کرد پس از حجت و بیان، پس اگر عذابم دهی به گناهانم باشد و تو ظالم نسبت به من نیستی، و اگر مرا رحمت کنی پس به بخشش و رحمتت باشد، ای مهربان‌ترین مهربانان.

سپس برخاست و از درب «کنده» خارج شد، به دنبالش رفتم تا اینکه به جای شتران کلبی‌ها رسید و بر مرد سیاهی گذشت و او را به چیزی فرمان داد. که آن را متوجه نشدم، پس گفتم: این کیست؟ گفت: این علی بن الحسین بن علی علیه السلام است. گفتم: خداوند مرا فدای تو قرار دهد، چه چیزی تو را به اینجا آورد؟ فرمود: آنچه دیده‌ای.